

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از یادداشت های زنده یاد اکرم یاری از کتاب "سوسیالیسم یا توحش"
بازتایپ و ارسال: داکتر ظاهر تیموری
۳۰ اکتوبر ۲۰۲۲

انقلاب و مسأله ملی (۳)

ب: ملاکین لیبرال و بورژوازی تجاری ازبیک، ترکمن و تاجیک که با مارکسیسم سرو کار ندارند شعار ستم ملی را به نحو بورژوازی آن مطرح می کنند یعنی این شعار خواست رشد اقتصادی لیبرال به آن ها است. بورژوازی تجاری و خاصه آن بخش کوچک از ایشان که به تأسیس کارخانجات کوچک و متوسط دست زده اند برای در اختیار داشتن بازار و پیدا وار داخلی کشور از استقلال و تجارت افغانستان حمایت دارند، این ها در عین حالی که مخالف در دستور قرار دادن شعار «مبارزه طبقاتی» اند از استقلال کشور دفاع می کنند زیرا تسلط سوسیال امپریالیسم شوروی نمی تواند پاسخگوی منافع ایشان باشد و از طرف دیگر چون سرمایه بروکراتیک قادر نیست چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ صنعتی سرمایه داری را در کشور رشد دهد لهذا نظر به اوضاع بین المللی سیاست تحدید و کنترل ویا توسعه را در برابر این بخش بورژوازی در پیش می گیرد بناءً این بورژوازی در اوضاع کنونی جهان تا حدی عنصر مثبت را دارا است و در شرایطی که خطر توسعه جوئی امپریالیسم شوروی کمتر باشد و سیاست لیبرال در پیش گرفته شود این بورژوازی برای حفظ استقلال کشور مفید است ولی این بورژوازی در اوضاع بین المللی پر آشوب کنونی آینده ندارد زیرا نه توده های مردم واقعاً پشتیبان آن ها اند و نه امپریالیسم بین المللی – ولی چنانچه سیاست توسعه طلبی و جنگ افروزی سوسیال امپریالیسم شوروی شدت یابد این بورژوازی خواه نا خواه در صف خلق قرار خواهد گرفت نکته اولی محتوای این مطلب است که این طبقه با وجود پیش کشیدن شعار ستم ملی نمی تواند در رأس جنبش دیمکراتیک توده ئی قرار گیرد نکته دوم این مطلب را تشریح می کند که در برابر نفوذ و توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم، خلق ودر رأس آن حزب کمونیست می تواند در شرایط بسیج و سازمان دادن نیروی های انقلابی با این بورژوازی جبهه متحد ضد امپریالیستی را ایجاد کند.

دولت مرکزی در قرن بیستم زمانی که برای نخستین بار نادر خان به تخت نشست چون خزانه مرکزی تهی و نیروی ارتش نا بسامان بود مستقیماً بر سیاست قبیله ئی اتکاء (و) به سران مذهبی برای حفظ موقعیت خود تکیه نمود، شورش و بغاوت یک قبیله توسط برانگیختن قبیله دیگری به ضدش سرکوب می شد و قدرت روحانیون، نیروی ایندولوژیک جهت حفظ قدرت ناشی از خداوند، پادشاه به شمار می رفت، در عین حال به رشد سرمایه مالی تجاری نیز موقع داده شد تا از این راه بتوان خزانه خالی را از مدرک عایدات گمرکی و مالیات غیر مستقیم تا جایی پر نمود این سیاست تا جنگ جهانی دوم دوام داشت. بعد از جنگ جهانی دوم در اثر گسترش سیاست کره ارضی، نفوذ و کنترل امپریالیسم

امریکا و تقریباً نقش صفر ممالک اروپائی باختری و جاپان در رشد اقتصاد ملل نیمه مستعمره و ایجاد دول مسلح عصری ایران و پاکستان که افغانستان با هر دو، کشمکش های سرحدی از گذشته به ارث گرفته بود و هم چنان در اثر آن که گروپ های قومی که لحاظ نژادی یکی بوده و میان این سه کشور در مرز های واحدی پراکنده اند، دولت افغانستان را واداشت تا به تقویت نیروی نظامی خود بپردازد در نتیجه از نگاه داخلی عدم رشد کافی سرمایه مالی و بازار داخلی ملیت های گوناگون داخل کشور با هم آمیختگی و وحدت لازم برای تشکیل یک ملت واحد افغانستان که بتواند در برابر نفوذ خارجی و سیاست های تجزیه طلبانه امپریالیستی مقاومت درونی داشته باشد، ایجاد نشده بود به عبارت دیگر ملت افغانستان هنوز هم در مرحله فئودالی متشکل از گروپ های قومی و نژادی مختلف بود که به وسیله حکومت مرکزی در داخل مرز های کنونی اش به صورت میکانیکی یعنی به اثر قوه یک جانبه نگهداشته شده بود در زیر این شرایط، فئودال های پشتون که قدرت مرکزی را در اختیار داشتند برای حفظ سلطه خویش، سلطه ای که از زمان عبدالرحمان به بعد در اثر حفظ ساختمان قبیله نی جامعه و تقویت دولت مرکزی فئودالی برای سرکوب شورش های قبیله نی به میان آمده بود سرمایه بروکراتیک را که سرمایه داری از «بالا» توسط دولت است از جهت این که برای مقابله با شورش های قبیله نی مناسب تر از سرمایه داری آزاد است برگزیدند، در ضمن چون رشد سرمایه داری از پایان یک نیروی جبری است، تقویت سرمایه داری از بالا به ایشان کمک می کرد تا توسط آن از یک طرف رشد آزادانه اقتصادی سرمایه آزاد را در آن رشته های که واقعاً سرمایه داری مذکور را به قدرت مبدل می سازد مانع گردد و از سوی دیگر خواست های سیاسی ناشی از رشد لیبرالی سرمایه آزاد را که خود در زمینه قومی وضع قبیله نی جامعه می تواند چلنجی برای حکومت مرکزی باشد مهار نماید یعنی در واقع امر سرمایه بروکراتیک نزدیکتر است به سیاست فئودال مآبانه، در حالی که سرمایه داری آزاد به سرعت بیشتری ساختمان درونی جامعه را دگرگون می سازد بدین سان سرمایه داری بروکراتیک و سرمایه داری آزاد این دو نقش متناوب را نظر به اوضاع بین المللی در پروسه رشد خود در داخل طی می نماید در ایامی که تشنج اوضاع بین المللی افزایش می یابد و خطر تجزیه طلبی تقویت می گردد طبقه حاکمه کنترل شدید تری بر شریان های اقتصادی تعمیل می کند و زمانی که اوضاع جهانی آرام تر است به سرمایه آزاد امکانات وسیع تری برای نمو آن میسر می گردد به عبارت دیگر رشد سرمایه داری در این کشور تابع مقتضیات قبیله نی است که در اساس ساختمان جامعه روی آن بنا شده است تا بدین سان بعد از طی مدتی هر چه طولانی تر سرمایه داری خواه به شکل اولی و خواه به شکل دومی آن رشد یافته باشد تا فئودالیسم و ساختمان قبیله نی جامعه را به عنصر درجه دوم مبدل سازد.

بنابراین دیده می شود که ما چنان که زمانی لنین در مورد روسیه می گفت «پیش از آن که از رشد سرمایه داری رنج بریم، از عدم رشد کافی آن در عذاب می باشیم» ولی سؤال پیش می آید که رشد سرمایه داری به این شکل مسخ شده که ناشی از اوضاع امپریالیستی جهانی است واقعاً می تواند بر فئودالیسم به طور نهائی و کامل پیروزی یابد؟ و آیا امپریالیسم قادر است نطفه خود (سرمایه داری) را به این شکل در این کشور برویاند؟ و از نگاه سیاسی در شرایطی که جنبش بین المللی کمونیستی به پیروزی های عظیم اقتصادی و سیاسی در جهان دست یافته است قادر است این کشور را به طور نهائی در مدار سیاست و اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی جهانی حفظ نماید؟ جواب هر دوی این پرسش ها از نظر ما مطلقاً منفی است. اولاً رشد و نمو سرمایه داری آزاد که نقش ثانوی را ایفاء می نماید عملاً در اوضاع بین المللی سرمایه داری جهانی امپریالیستی محکوم به شکست است این خود تمایلات آزمندانه، توسعه طلبی و استیلا جوی امپریالیسم جهانی و خاصه سوسیال امپریالیسم است که مانع اصلی تکامل این طبقه سرمایه دار داخلی به شمار می رود، ثانیاً استحکام و رشد و نمو سرمایه داری بروکراتیک که آمیخته با ستمگری ها، نا بسامانی ها و تبعیض های

فئودالی و آلوده با فساد و امتیاز طلبی ها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه جدائی ناپذیر آن است و یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشور های تحت سلطه سیستم سرمایه داری ظهور نموده است نه آن که سرمایه داری را واقعاً در این کشور ها رشد می دهد بلکه خود وسیله است که اساساً فئودالیسم را در این کشور ها تا سرحد ممکن حفظ نماید تا به این شیوه بازار امپریالیستی جهانی پا بر جا ماند ، بناء آنچه را که جهان امپریالیسم در این کشور ها به نام سرمایه داری به ارمان می آورد و آن را «مدرنیسیون» می نامد شکل دم بریده سرمایه داری است که بیش از آن که مترقی باشد گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد بر کهنه اتکاء دارد.

مسأله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دیموکراتیک توده ئی که همواره اختلاف بر سر آن مبارزه شدید و آشتی نا پذیر میان مارکسیست ها از یک سو و رویونیست ها از سوی دیگر در جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد کرده است، خودش مرز میان مارکسیست ها و رویونیست ها بوده است. در اوضاع بین المللی فعلی در کشور ما و هم چنان در تمام کشور های تحت سلطه ، علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دیموکراتیک توده ئی اهمیت ویژه ای نوین کسب می کند. چنان که دیدیم نفی و یا اغماض (که در عمل خود به نفی منجر می شود) هژمونی طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی در این انقلاب مسلماً منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت به دنباله روی سیاست توسعه طلبی امپریالیسم جهانی و به ویژه سوسیال امپریالیسم شوروی می انجامد، نفی هژمونی طبقه کارگر در واقع امر، انقلاب دیموکراتیک توده ئی را در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را به زاید امپریالیسم (یا) سوسیال امپریالیستی بدل ساخته و از لحاظ بین المللی به سیاست استعماری سوسیال امپریالیسم خدمت می کند، استقلال کشور ها را به خطر می اندازد و بدین صورت نه تنها به اصطلاح ملی نیست که خیر عملاً ضد ملی و صد در صد خیانت به منافع ملی کشور ها است سوسیال امپریالیست ها که خودخائنین سرسخت و سوگند خورده مارکسیسم- لنینیسم اند و مدت ها است که منافع طبقه کارگر خود و اهداف والای کمونیستی را لگد مال کرده اند برای پیشرفت توسعه طلبی خود و استعمار کشور های تحت سلطه و سیادت به تمام جهان از خائنین به مارکسیسم و منافع طبقه کارگر و از ناکامی انقلاب دیموکراتیک توده ئی در کشور های تحت سلطه پشتیبانی می کند آن ها با پیش کشیدن تئوری رویونیستی که محور آن نفی هژمونی طبقه کارگر است جنبش های کارگری و توده ئی را در این کشور ها می خواهند به اراده سیاست استعماری و توسعه طلبی خود مسکوت سازند و بدین سان این کشور ها را به مستعمرات و مناطق نفوذ خود مبدل گردانیده و از راه استعمار و استثمار ایشان و هم چنان ایجاد پایگاه های ستراتیژیک نظامی در سراسر کشور های تحت سلطه در سیاست مقابله با ابر قدرت دیگر به کامیابی های دست یابند.

چرا نفی هژمونی طبقه کارگر به مثابه تضعیف جنبش ملی محسوب می گردد؟ اولاً از نگاه جنبش کارگری کمونیستی در افغانستان متشکل از ملیت های گوناگون چنان که شعار ستم ملی به نحوه رویونیستی آن در جنبش انقلابی کارگران و دهقانان همه ملیت ها پیش کشیده شود این به ذات خود به معنای تجزیه جنبش واحد انقلابی مارکسیستی به گروه های رویونیستی ملیت های گوناگون که در رأس هر کدام آن نه ایدئولوژی مارکسیستی بلکه ایدئولوژی رویونیستی، نه طبقه کارگر بلکه انواع گوناگون خرده بورژوازی، ملاکین و رشکسته و لمپن پرولتاریا قرار می گیرند است ، چنانچه این امر به واقعیت مبدل گردد نیروی توده های انقلاب تضعیف یافته و نیروی ضد انقلاب نیرومند می گردد، ثانیاً چنانچه این امر پیش کشیده شود که رویونیسم می تواند جنبش متشکل از ناراضیان تمام ملیت های افغانستان را در روند یگانه مشکل سازد این امر از نگاه تئوریک پوچ و از لحاظ عملی دشوار است، تضاد های قبیله ئی، لسانی و مذهبی چنان که در شرایط حکومت فئودال بروکراتیک نظامی کشور میان ملیت های گوناگون ریشه گرفته که امکان اتحاد همه ناراضیان تمام ملیت ها را در جنبش واحد رویونیستی عملاً نا ممکن می سازد چنان که انشعاب

گروپ های خلق و پرچم و ستم ملی خود بیان گر این مطلب است ولی از لحاظ تئوریک هنگامی که اقتصاد ملی واحد و نیرومند پدید نیامده باشد چگونه می توان بر زمینه اقتصاد فئودالی و نیمه استعماری نیروی های انقلابی ملیت های گوناگون را بر اساس تئوری بورژوازی رویزیونیستی متحد ساخت؟ آیا عملاً درست خود این آقایان رویزیونیست نیستند که از شئونیم پشتون و وحدت لسانی و قوه بروکراسی برای به اصطلاح «جلب و جذب» حزبی خویش استفاده می نمایند؟ آیا خود این آقایان رویزیونیست تیپ ستم ملی نیست که از ناسیونالیسم تنگ نظرانه منطقه ئی ، نژادی و لسانی خود برای گرد آوردن روشنفکران صفحات شمال به دور خویشتن استفاده می کنند؟

در اینجا باید از نکته دیگری نیز یاد شود، گروپ اخوان که دسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی روحانیون مرتجع و فئودال های بزرگ است نیز از نگاه اجتماعی و سیاسی ، سرشت همسان با روند رویزیونیستی داشته و اهداف همگونی دارند ولی تشدید فعالیت ایشان انعکاس از پیشرفت سرطان وار روند رویزیونیستی در کشور است زیرا در کشور ما خطر عمده از لحاظ خارجی سوسیال امپریالیسم محسوب می گردد نه ابر قدرت دیگر. از این رو جنبش انقلابی کارگران و دهقانان یعنی جنبش کمونیستی کشور که در صف مقدم مبارزه ضد رویزیونیستی قرار دارد و در راه وحدت تمام خلق زحمتکش و تحت ستم میهن، تحت رهبری طبقه کارگر نو جوان و بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی مبارزه می کند بنا به ماهیت خویش سرشت ملی داشته و در عین حال در صف نخستین مبارزین امر استقلال کشور جای می گیرد، این جنبش نه بر اساس لسان، مذهب و قومیت و نه بر اساس امتیاز جویی در بروکراسی دولتی استوار است این جنبش به اساس کار و زحمت و بر اساس استقلال کشور افغانستان یعنی بر اساس همبستگی انقلابی برادرانه تمام ملیت های جدا نشدنی داخل کشور مبتنی است یعنی بر اساس آن میزات که در همه ملیت های گوناگون کشور عملاً وجود دارد این جنبش به اساس هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دیموکراتیک نوین استوار است به صورت ارگانیک بر یگانه پایه استوار و پولادین می تواند تمام زحمتکشان گوناگون کشور را از قید هر گونه ستم ها و احجافات ملی ، قبیله ئی ، مذهبی و لسانی برآستی رهائی بخشد و واقعاً یک افغانستان یک پارچه، مستقل و نیرومند را بنا نهد.

ثانیاً از نگاه جنبش ملی، سرمایه داری بروکراتیک و دولت بروکراتیک نظامی از تکامل سرمایه داری ملی جلو می گیرد و رشد آن را بطی می سازد بناءً تضاد میان این نوع سرمایه و سرمایه بزرگ بروکراتیک پدید آمده است. این سرمایه آرمان های لیبرال و ملی را پیش می کشد ولی نظر به این که نقش آن در اقتصاد کلی کشور ضعیف است نمی تواند جنبش ملی تمام ملیت ها را در روند واحدی متحد سازد علاوه برآن وابستگی این سرمایه با تولید زراعت مالداران و زمینداران در اوضاع جهانی فعلی که کمونیسم به عامل قاطع سیاسی و اقتصادی جهان بدل شده است اهداف عالی این روند سیاسی را در درجه دوم اهمیت قرار می دهد از جانب دیگر تکیه این سرمایه در اوضاعی که مبارزه زحمتکشان اوج می گیرد بر بروکراسی امریست اجتناب ناپذیر ، این است وجه وحدت این سرمایه با بروکراسی و سرمایه بروکراتیک مارکس گفت «خرده بورژوازی زمانی می تواند در برابر بورژوازی یک موضع انقلابی داشته باشد که پرولتاریا در عقب آن قرار گیرد» (مارکس مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰-۱۸۴۸) هم چنان می توان گفت که این سرمایه زمانی می تواند در برابر امپریالیسم و بروکراسی موقف واقعاً ملی داشته باشد که زحمتکشان در عقب آن قرار داشته باشد گذشته از آن در اوضاع بین المللی فعلی اکثریت جنبش های ملی با امپریالیسم بین المللی وابستگی می گیرد نظر به این علل دیده می شود که جنبش ملی بورژوازی لیبرال کم رشد و ناتوان در کشور ما واقعاً تنها در شرایط ملی است که بر جنبش پرتوان زحمتکشان کشور و در رأس آن طبقه کارگر تکیه نموده و با آن جبهه متحد واحدی ایجاد کند.

بدین ترتیب جنبش کارگران و دهقانان و خلق های زحمتکش سراسر افغانستان به رهبر ایدئولوژی مارکسیستی – لنینیستی – چه از نقطه نظر جنبش توده ئی و چه از لحاظ جنبش ملی یگانه نیروی واقعاً ملی است که در صف مقدم مبارزه به خاطر استقلال کشور قرار داشته و هم در جبهه مباره به خاطر آزادی های دیموکراتیک در میهن و هم در پیکار انقلابی نهائی به خاطر تحقق سوسیالیسم و کمونیسم نقش قاطع و اساسی را ایفاء می نماید. مبارزه علیه اشکال گوناگون رویزیونیسم به خاطر صفای مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائو تسه دون که در نفس سوسیالیسم علمی جا دارد در اوضاع بین المللی کنونی که خطر عمده را برای استقلال کشور های منطقه جنوب آسیا، سوسیال امپریالیسم شوروی پرچمدار رویزیونیسم معاصر تشکیل می دهد اهمیت قاطع برای حفظ و استحکام استقلال کشور کسب می کند به ویژه آن که شیوه نفوذ و گسترش سیاست توسعه طلبانه شوروی خیلی محیلانه تر و جاذب تر از شیوه امپریالیسم امریکا بوده و با پیرایش ظاهری با جملات مارکسیستی و استفاده نا جایز از نام لنین کبیر می تواند به مقیاس وسیع تر در میان افشار ناراضی جامعه جای باز نماید و علاوه بر آن جز جنبش کارگری و دهقانی به رهبری مارکسیسم- لنینیسم- هیچ طبقه دیگر قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن این روند ضد مارکسیستی و ضد ملی به نحوی قاطع، پیگیرانه و همه جانبه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک را پیش ببرد بدین صورت دیده می شود که جنبش مارکسیستی در اوضاع کنونی جهانی نه تنها محض یک جنبش طبقاتی به معنای اخص کلمه است بلکه در عین جنبشی است ملی که علیه هر گونه وبه ویژه خطرناکترین، جدیدترین نوع اسارت ملی و انقیاد کشور توسط یکی از نیرومند ترین قدرت های عصر حاضر (می رزمد) این جنبش در عین حال از صفای علم مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون با سرسختی تمام دفاع می کند. جز بر طبقه کارگر زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکاه نداشته در عین حال از همبستگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دفاع نموده و از آن <ها> الهام گرفته و خود را جز جدائی ناپذیر آن <ها> می شمارد.